

مع عزیز و همسرانم از آنکه در مجرای یادبودت را عینی دادی
 بی اندازه حسرت و غم و این صید سطر را برای من
 منبر لیس که بد وقت این دفعه را با زنی یاد از دوست خود
 منیا کنی
 سعادتخواه کریمیا

AVRIL

SAMEDI

21

امان اشاء مرانه
 دارم من چاکو رقم
 دریلنه و کر رقم



SAMEDI

28

nous avons clonné l'examen
 de ditte j'ous est

MERCREDI MARS

7

امروز دوشنبه آرا و آفرین زودند مادر مدد
همه چیزها گوی میگردند سخنیم گوی میگردند
دوگانه که نژاد مادام به او آمده اند مادر گوی
ساعات گردند

MARS

MARS

VENDREDI

23

منزل در پنجم ما گوی جهان بودم همه تولا
بودن تو گوی گشت دلی نداد بر نش و لانا ریب
باز دانی و یک سل گوی که معنای دریا
گرمیم حمام منزل خانه مهر بودم میلی گوی
گشت

DIMANCHE

25

PAQUES

منزل سر مهسان بودم

SAHEDI

24

جمع دیروزه سوار کردم در عصر منزل
مدامه را گوی

LUNDI

26

FENIE

عصر بالو بزبون بنها مایک
دیک شب در وقت ۱۱ دیش میلی گوی
بودد کله بیط با مرقومه شده بود بین بنها
با دیک بود (قرب) رفتن میان گشت

پور

MARS

MARDI

27

جمع تمام دوشنبه اولیای دوشنبه و بعد از
مید بود عصر ما سان دوشنبه منزل
دیکتور دیا خانم دوشنبه و سیا رضا منزل
خانه مهر دوشنبه



گزینش و آشنائی فرح با شاه به روایت مختلف

همان‌گونه که از نوشتارهای فرح - که به نظر رسید - دیدار وی با شاه توسط آقای اردشیر زاهد به علت نیاز فرح به کمک هزینه تحصیلی صورت پذیرفته است. آقای احمد انصاری نیز همین عقیده را دارد و می‌گوید:

... دوازده ساله بودم و دوره دبستان را می‌گذراندم که این خبر در فامیل پیچید که فرح کاندیدا شده که به همسری شاه درآید. چند سالی بود که شاه از ثریا جدا شده بود و آنطور که بعدها فهمیدم اشرف در این جدائی نقش [منفی] مهمی بازی کرده بود به خصوص ثریا بچه‌دار نشده بود. از طرفی به خانواده سلطنتی و خواهر و برادران شاه هم اعتنائی نداشت. او خون بختیاری در رگهایش بود و تفرعن خانی داشت به اضافه تربیت فرنگی که به او روحیه مخصوص داده بود در رأس همه شاه هم نتوانسته بود دست از زن‌بازی‌هایش بردارد و بالاخره کار به طلاق و جدائی رسیده بود... بعد از جدائی در همه ایران مسئله زن‌گرفتن شاه و این که چه کسی به عنوان ملکه به دربار خواهد رفت، مطرح بود. آن وقت‌ها صحبت دختر علا، صحبت دختر فلاح و... اما تقدیر چیز دیگری می‌خواست و در سفر شاه به فرانسه فرح دیبا که درس آرشیتکت می‌خواند به وسیله زاهدی و شهناز به شاه معرفی شد.

این امر نمی‌تواند واقعیت داشته باشد چون خود فرح می‌گوید در حصارک با اردشیر زاهدی مذاکره می‌کردم که کمک هزینه خواستم و باب گفتگو آغاز گردید. اما عریان‌تر از آن را باید از زبان ارتشبد سابق، چشم و گوش شاه و وارد به این رمز و رموز بشنویم که افشاگری می‌کند:

خانواده دیبا و دربار پهلوی

پدر فرح یک افسر جوان فارغ التحصیل «سن سیر» فرانسه بود که در درجه سروانی به مرض سل درگذشت و تصور می‌کنم اهل تبریز بود. فریده دیبا (مادر فرح) پس از فوت

شوهر، ازدواج نکرد و با برادرش (مهندس محمدعلی قطبی) زندگی می‌کرد. این خواهر و برادر اهل رشت بودند. چون فریده فقیر بود در خانه برادرش کار می‌کرد و قطبی نیز زندگی او را تأمین می‌کرد. فریده تنها فرزند خود به نام فرح را نیز همراه داشت که قطبی خرج او را هم می‌داد؛ البته خیلی فقیرانه. همسر قطبی به نام لوئیز از ایل بختیاری بود و آنها دارای یک پسر به نام رضا بودند. پس از فوت شوهر فریده تا ازدواج فرح با محمدرضا، این جمع با هم زندگی می‌کردند و یک خانواده را تشکیل می‌دادند؛ قطبی پدر (تنها نان‌آور خانواده که شغل او مهندسی ساختمان بود و گاهی کاری به او رجوع می‌شد و درآمد کمی داشت ولی به هر حال با درآمد کم باید می‌ساخت). زن قطبی به نام لوئیز بختیاری، فریده دیبا، پسر قطبی (رضا)، فرح دیبا (دختر فریده) قطبی پسرش را برای تحصیلات عالی به پاریس اعزام کرد و رضا علیرغم پول کم با سختی موفق شد تحصیلات خود را در پلی تکنیک پاریس (از دانشگاه‌های مشکل فرانسه) به پایان رساند و همان دوره‌ای را طی کند که صفی اصفیا و سرتیپ ریاحی طی کرده بودند. او در ریاضیات قوی بود. قطبی، فرح را نیز به پاریس فرستاد و وی در دانشکده هنرهای زیبا به تحصیل پرداخت ولی قطبی از عهده هزینه او برنیامد.

در آن زمان، فرح که دختر فقیری بود تمایلات چپ و کمونیستی داشت و با تعدادی دانشجوی رفاقت داشت که یکی از آنها لیلی امیرارجمند بود. خود من برخی از دانشجویان این دانشکده را در پاریس دیده‌ام که همه آنها افکار کمونیستی داشتند. بعدها یکی از آنها را، که نامش را فراموش کرده‌ام، در منزل فریدون جم دیدم، نقاش ماهری بود و تابلوهایش معروف است و قبل از انقلاب هم کارگاه داشت و درمقابل پول زیاد صورت زنان را می‌کشید و مجسمه آنها را تهیه می‌کرد (البته اگر در چنان وضعی که او می‌خواست آماده می‌شدند) از او نیز درباره وضع دانشجویان دانشکده‌ام پرسیدم گفت:

«همه با شدت و ضعف به چپ گرایش داشتند و اگر فردی چنین نبود او را

بایکوت می‌کردند»

لذا هم فرح و هم لیلی امیرارجمند چنین گرایشاتی داشتند. در مورد فرح با توجه به

وضع زندگی و فقر مادی‌اش زمینه چنین گرایشی نیز وجود داشت.^(۱) به هر حال، فرح این فرهنگ چپ را در دوران زندگی با محمدرضا حفظ کرد و دفترش را به مرکز اشاعه این نوع فرهنگ تبدیل نمود و تعدادی از افراد دارای تمایلات کمونیستی را در آنجا جمع کرد.

[یک چنین دختری که نمی‌توانست مورد پسند هیچ مردی باشد (برای درک این ادعا کافی است به آلبوم آن دوران فرح مراجعه شود) از فرط استیصال برای کمک مالی به سراغ اردشیر زاهدی در حصارک می‌رود تا بتواند در پاریس تحصیل و زندگی کند. اگر ندانیم حصارک چیست، شاید مسئله مفهوم نشود. در حصارک ویلایی بود که اردشیر زاهدی با تعدادی از رفقای جوان خود در پی فریب زنان ساده دل و رؤیایی در حصارک بنام «خدمت» به شاه، ملت و دختران این مرز و بوم را به انحراف می‌کشاندند. این بود شغل داماد سابق شاه، پسر کودتاچی معروف که کوس رسوائی‌اش در تمام محافل بدنام به گوش می‌رسید و این بود حصارک.] حال این دختر با اطلاع از چنین وضعی برای درخواست پول به سراغ زاهدی در حصارک می‌رود، یعنی اینکه خود را تقدیم زاهدی کند. لابد زاهدی از این دختر خوشش نیامده بود که به محمدرضا تلفن می‌زند که دختری اینجا آمده و اگر اجازه دهید او را بیاورم. محمدرضا می‌پذیرد و بدون تحقیق قبلی که او کیست و خانواده او چیست، او را به فرودگاه می‌برد و در هواپیما به وی پیشنهاد ازدواج می‌کند. معلوم است که فرح نیز بلافاصله قبول می‌کند. دختری که تا یک ساعت پیش از زاهدی پول می‌خواست، که مفهومی معین است، حال قرار شده که با شاه ازدواج کند و می‌کند. بدین ترتیب فرح حصارک «ملکه ایران» می‌شود و در مراسم تاجگذاری با آن تشریفات و تجملات، که از تلویزیون دیده‌اید، تاج بر سر می‌گذارد!

به این ترتیب عجیب، که فقط با شناخت بیماری‌های روحی و شخصیتی محمدرضا قابل درک است، فرح همسر او شد و یکباره وضع این خانواده فقیر دگرگون شد. از سراسر کشور هر چه «دیب» بود با شجره‌نامه به کاخ مراجعه کردند و او نیز همه را به عنوان «دیب» پذیرفت که تعدادی نبودند! قطبی (پدر) مقاطعه کاری‌های سازمان برنامه را

۱- به گفته احسان طبری، فرح دیبا در این سالها توسط یکی از اعضای حزب توده به نام انوشیروان رئیس به حوزه‌های حزب توده رفت و آمد داشته است (طبری، کژراهه، ص ۲۲۰) - ویراستار

منحصر به خود کرد و با کمک اصفیا، که در آن زمان رئیس سازمان برنامه بود، با ۲۵٪ استفاده به افراد دیگر واگذار می‌کرد. به این ترتیب ظرف ۲-۳ سال ثروت او به میلیاردها تومان رسید. فرح نیز چپاول کرد و «دیبا»های واقعی و قلابی همه چپاول کردند و تعدادشان در تهران، که مهم‌های آنها بودند و جمعه‌ها به کاخ دعوت می‌شدند، به ۲۵۰ نفر رسید (درحالی‌که ثریا که از خانواده اصیل و سرشناسی بود بیش از ۱۰۰ نفر دعوت نمی‌کرد). همه «دیبا»ها به سازمان برنامه و دریافت مقاطعه‌های بزرگ روی آوردند و برای دیگران چیزی نماند جز اینکه با پرداخت ۲۵٪ به خانواده «دیبا» دست و پایی کنند و مقاطعه‌ای بگیرند. در میان اینها بخصوص فردی بود به نام مهندس دیبا (نام کوچکش را فراموش کرده‌ام) که واقعاً غوغا کرد. فریده دیبا هم در محل زندگی رضا [شاه] سکونت داشت و فرح به او پول و جواهر می‌داد. او در عین حال ادعای تدین هم داشت و مقلد آیت‌الله (سیداحمد) خوانساری بود و هر هفته با حجاب به دیدن او در خانه یا در مسجد می‌رفت.

در دوران فرح، مشیر و مشاور او لیلی امیرارجمند بود، که فرح برای اینکه اسرار گذشته‌اش محفوظ بماند دوستی نزدیک با او را حفظ کرد. همسر اول لیلی صاحب یک کارخانه جیر در جاده قدیم تهران - شهرری بود و به نظر می‌رسید وضع مالی خوبی داشتند. لیلی از او جدا شد و مدتی تنها زندگی کرد تا اینکه با امیرارجمند ازدواج کرد. پس از این ازدواج، امیرارجمند موقعیت خوبی در زندگی خصوصاً محمدرضا و فرح پیدا کرد. امیرارجمند در بخش فیزیک اتمی دانشگاه تهران رئیس یا استاد بود و به هر حال در عین جوانی مدرک تحصیلی عالی داشت. او در روزنامه اطلاعات به همراه تعدادی از رفقای جوان خود به مقاله‌نویسی می‌پرداخت و ظاهراً گرایش فکری چپ داشت. ساواک که روزانه بولتنی از خلاصه مطبوعات ایران و جهان در بین مقالات بالا توزیع می‌کرد، روزی زیر یکی از مقاله‌ها که «مستخرجه از روزنامه اطلاعات» بود نوشت: «این مقاله انحرافی توسط امیرارجمند تهیه شده و کمونیست‌ها در روزنامه اطلاعات نفوذ کرده و گروهی تشکیل داده‌اند که امیرارجمند هم جزء آنهاست و باید ترتیبی داد که این تشکیلات از این عناصر پاک شود یا اینکه محدودیت‌هایی برای روزنامه قائل شد تا

مجبور به تصفیه عناصر نامطلوب گردد!»^(۱)



۱- این نظریه در واقع انعکاس آنتی کمونیسم سنی در بین مقالات ساواک بود. در حالیکه فرح و محمدرضا پهلوی را توجیه کرده بود که اشاعه بخشی از مطالب مارکسیستی و آنتیسنی رواج داده می‌شد و روشنفکران مارکسیست مانند فیروز شیروانلو جذب دفتر فرح می‌شدند و با در نهادهایی چون «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» تحت حمایت او فرار می‌گرفتند.

و اما درباره فساد مالی فرح و دفتر او:

سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ روزی سپهبد فیروزمند، رئیس بازرسی نظامی، به من گفت که شاه دستور داده که از دفتر فرح «بازرسی اصولی» (طبق اصطلاح خودش) به عمل آید. فیروزمند نصرت‌الله^(۱) را مأمور این بازرسی کرد (اصولاً بازرسی از دربار و وزارت خارجه از آغاز به بازرسی نظامی محول شده بود و تا انقلاب چنین بود). نصرت‌الله بعداً به من گفت که این دفتر حدود ۶۰۰ کارمند از همه نوع دارد که تعدادی‌شان هم در وزارت‌خانه شغل دارند و هم در دفتر فرح، تعداد زیادی هم ارزیاب و کارشناس دارد که در موارد لزوم از آنها استفاده می‌شود، ولی به هر حال حقوق‌بگیر دائمی دفتر فرح هستند.

فرح با این تشکیلات و با این همه کارمند و حقوق‌بگیر چه می‌کرد؟ آنها به قسمت‌های مختلفی تقسیم شده بودند که هر قسمت در زمینه هنرهای زیبای معاصر و قدیم فعال می‌باشد و با اصطلاح متخصص بودند؛ مثلاً یک قسمت متخصص ساختمان‌های قدیمی دوره قاجاریه بود. این افراد ساختمان‌های قدیمی را پیدا می‌کردند و به دفتر فرح می‌گفتند و پس از تأیید و تصویب، آن خانه به تصرف دفتر فرح در می‌آمد؛ چرا که در آن خانه مثلاً حمامی وجود داشت که کاشی‌کاری‌های آن مربوط به دوره سلسله قاجاریه می‌شد و عتیقه به شمار می‌رفت! روزی هوشنگ نهاوندی، رئیس دفتر فرح، به من نوشت که یک معمار ساختمانی را در محله آرامنه نشین تهران (آدرس و مشخصات را داده بود) شروع به تخریب نموده، در حالیکه طبق نظر کارشناسان دفتر در این خانه کاشی‌کاری‌های ۲۰۰ سال قبل وجود دارد و باید سریعاً جلوی آن گرفته شود، معمار تعقیب و پرونده‌اش به مراجع قضائی ارجاع گردد و ساختمان تحویل دفتر شود. من ۲ افسر از «دفتر ویژه اطلاعات» اعزام کردم و معلوم شد که این معمار این خانه پوسیده و به قول خودش «کلنگی» را از فردی خریده که پس از تخریب، چون در محله مرغوب شهر واقع است، در آن یک بنای ۱۰ طبقه آپارتمانی بسازد و بفروشد. افسران اعزامی از محل

۱- منظور سپهبد نصرت‌الله فردوست برادر ارتشبد حسین فردوست است.

بازدید کردند و به معمار گفتند که هیچ می‌دانی چه می‌کنی؟! این کاشی کاریها متعلق به ۲۰۰ سال قبل است و این ساختمان تاریخی است! معمار گفت: «من نمی‌دانستم و مسئول ندانستنی‌های خود نیستم.» مطلب به نهاوندی گفته شد و او نماینده خود را اعزام کرد تا هر طور مصلحت دفتر فرح است با این معمار کنار بیایند. کارشناس و ارزیاب اعزام شد و پولی که معمار برای خرید این خانه داده بود به او دادند و خانه جزء متصرفات دفتر فرح درآمد. از این نوع خانه‌ها در کشور بسیار بود و پول هم از طرف دفتر فرح پرداخت می‌شد و در اختیار دفتر فرح قرار می‌گرفت. در بررسی‌های من‌دلایل متقن بدست آمد که کارشناس‌ها و ارزیاب‌های دفتر فرح به طور عموم، در هر معامله ۲ یا ۳ برابر قیمت‌گذاری می‌کردند که $\frac{1}{3}$ به مالک پرداخت می‌شد و $\frac{2}{3}$ به جیب زده می‌شد. از این قسمت‌ها در دفتر فرح زیاد بود. یک بخش برای قلمدان بود، یک بخش برای تابلو، یکی برای کتب خطی، یکی برای اسناد تاریخی که به امضاء مقامات مهم گذشته رسیده بود، یک قسمت برای فرش که بسیار وسیع بود و سوءاستفاده در آن بسیار زیاد بود، و غیره و غیره.

حال این سؤال پیش می‌آید که با وجود یک وزارتخانه مستقل برای این کارها، که در تیول مهرداد پهلبد، شوهر شمس بود، این بخش‌ها در دفتر فرح چه معنی می‌داد و پول پرداختی این اقلام، که ۲-۳ برابر برای سوءاستفاده قیمت‌گذاری می‌شد، و مخارج هنگفت دفتر فرح از کجا می‌آمد؟ پاسخ این است که همه این بساط برای سرگرمی خانم فرح بود و میلیاردها تومان از بودجه کشور هزینه می‌شد تا این زن، همان فرح حصارک که برای هزینه تحصیلش خود را به زاهدی تقدیم کرده بود، بیکار نباشد و راضی شود! هزینه شخصی فرح و جواهرات و بذل و بخشش‌های او نیز حساب جداگانه داشت و فقط به لیلی امیرارجمند برای طرح‌های بی‌موردش طی چند سال دستور پرداخت میلیاردها تومان را داد. هزینه بچه‌های فرح هم مشهود بود که رقم فوق‌العاده‌ای داشت. هزینه ایجاد کاخ نیاوران و مرمت کاخ زمان قاجار [صاحبقرانیه] در نیاوران رقم فوق‌العاده‌ای را تشکیل می‌داد. هزینه‌های سنگین مسافرت‌های رسمی محمدرضا و فرح به دعوت رؤسای کشورهای دیگر عادی بود. در این مسافرت‌ها گران‌قیمت‌ترین اشیاء به رئیس کشور میزبان و خانواده‌اش هدیه می‌شد و پس از آن هزینه پذیرائی و عطایا به

مقامات کشورهای میهمان فرح و محمدرضا بود. هزینه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و تاجگذاری و جشن هنر شیراز و غیره و غیره که همه سلیقه فرح بود اگر محاسبه شود ارقامی عجیب و غیرقابل تصور بدست می‌آید که از این میان درصد بالایی به جیب خانواده «دیبا» می‌رفت.

در دوران فرح، هزینه دربار چقدر بود؟ رقمی برای آن پیش‌بینی نمی‌کردند (رقم بودجه شامل هزینه‌های پرداخت حقوق و تشریفات معمولی بود). بقیه از کجا تأمین می‌شد؟! باید عرض کنم که از چپاول بیت‌المال! مسلماً فرح و همه فامیل دور و نزدیک او و همه افرادی که به عنوان دوست به او نزدیک بودند و همه افرادی که در اطراف او شاغل بودند پول‌های گزافی به بانک‌های خارج انتقال داده‌اند. از این ارقام اطلاعی ندارم، ولی فردی که حاضر است میلیاردها تومان هزینه جشن ۲۵۰۰ ساله کند، آماده است ۱۰ برابر آن را به حساب‌های خارجی خود واریز نماید و این رقم باید به ده‌ها میلیارد تومان برسد. آنچه هزینه خود او نمی‌شد، فامیل و دوستان او از سازمان برنامه در مقاطعه‌ها می‌گرفتند. اصفیا، رئیس سازمان برنامه، تمام مقاطعه‌ها را به خانواده فرح اختصاص داده بود و پس از او، که مجیدی رئیس سازمان برنامه شد، همین رویه ادامه یافت. اطلاع دقیق دارم که فقط مهندس قطبی (پدررضا قطبی)، مجید اعلم (دوست شب و روز محمدرضا) و مهندس دیبا (یک جوان حداکثر ۲۵ ساله) حدود ۸۰٪ مقاطعه‌های بزرگ کشور را از سازمان برنامه اصفیا و مجیدی می‌گرفتند و با ۲۵٪ حق و حساب به دیگران می‌دادند. از زمان نخست‌وزیری هویدا، دربار ایران به دوران قاچار رجعت داده شد و همه چیز مملکت در اختیار محمدرضا و فرح قرار گرفت. هر چه زیاد می‌آمد متعلق به اسدالله اعلم - وزیردربار - بود. ارتش را هم آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌چاپیدند و در سفارت طوفانیان، محمدرضا هم بی‌نصیب نبود و مبالغ متنابهی به حسابش در خارج ریخته می‌شد. بنابراین اگر دوران فرح را اوج فساد و چپاول و غارتگری دربار پهلوی بخوانیم، سخن گزافی نگفته‌ایم.^(۱)



این دفتر ۶۰۰ کارمند از همه نوع داشت... تعداد کسری هم ارزیاب و کارشناس که در موارد لزوم در دفتر فرح از آنها استفاده می شد، فرح با این تشکیلات و با این همه کارمند چه میکرد؟

فرح به آرزوی شاه جامه عمل می‌پوشاند

ازدواج روز سی‌ام آذرماه ۱۳۳۸ صورت گرفت. ماه عسل در جمع اعضاء خانواده پهلوی در سواحل دریای خزر سپری شد. فرح حالا دیگر به عنوان یکی از اعضاء خانواده پهلوی باید در کنار یک یک آنان بتواند خوب بسازد و گرنه اشرف بازی «کدوم» که سه نشد» را تا پایان کار در مورد فرح هم به میدان می‌آورد و او را به دنبال دو ملکه دیگر می‌فرستد. اما فرح یک سال بعد آس برنده رو می‌کند و روز نهم آبان ماه ۱۳۳۹ برای شاه پسری به دنیا می‌آورد که «ولیعهد» لقب می‌گیرد. حالا دیگر فرح، با فوزیه - مادر شهنواز - و یا ثریای عقیم و نازا خیلی فرق دارد، هم همسر شاه و ملکه و هم «ملکه مادر نانی» و هم مادر ولیعهد است، تکان دادن مادر ولیعهد هم به این آسانی‌ها نیست، حتی اگر فرد مقابل اشرف باشد.

در پی ولیعهد یک دختر و باز هم یک پسر و برای هماهنگ گشتن یک دختر دیگر... رضا، فرح‌ناز، علی‌رضا، لیلان... دربار دارای یک خانواده شش نفری می‌شود، سلطنت ولیعهددار!

در سال ۱۳۴۴ در پی سوء قصدی که به جان شاه شد، سفارت آمریکا به ملکه سوم توصیه کرد خود را نایب‌السلطنه و قیم ولیعهد صغیر نماید تا در صورت بروز هرگونه واقعه ناگهانی مملکت شیرازهاش نگسلد. این خواست و توصیه دو سال بعد رسمیت یافت. در مراسم تاجگذاری به عنوان بیست و پنجمین سالگرد شاه، محمدرضا جشن گرفت. او چون خود را برتر از همه می‌شمرد به کسی اجازه نداد تاج بر سرش نهد، خود تاج بر سر خویشتن نهاد. طی تاریخ تاجگذاری‌ها دو تن دیگر نیز خود تاج بر سر خود نهادند، ناپلئون بناپارت و رضاشاه...

اما تاج دیگری هم بود که انتظار فرح را می‌کشید تا بدینسان نایب‌السلطنه بودنش رسمیت یابد. تاجی که شاه بر سر فرح گذاشت توسط جواهرفروشی آرپل پاریس طراحی شده بود. در وسط تاج زمردی بس گرانبها به ابعاد و اندازه یک سیب می‌درخشید.

اگرچه فرح در مقایسه با دو زن سابق شاه حالتش و تربیتش خیلی فرق داشت، یعنی نه شاهزاده و دور از مردم بود و نه خانزاده و نیمه آلمانی اما رفتارهایی که بعداً بروز داد این «عقب‌ماندگی‌ها» را نه فقط جبران کرد، بلکه به عنوان یک زن ایرانی حتی از فرنگی‌ها هم در زیر پا نهادن بسیاری از اصول و مرزها جلوتر شتافت و بسیاری از معیارها را زیر پا نهاد و نمایشی از بی‌حیائی داد که به جرأت می‌توان گفت در هیچ جای دنیا نه نظیر داشت و نه تکرار می‌گردد.

فرح به عنوان ریاست عالی جشن هنر شیراز لطمه بزرگی به موقعیت شاه زد. جشن هنر شیراز نمادی از بی‌حیائی و پرده‌ای روشن از تفاوت فاحش بین زندگی دربار و اطرافیان شاه با زندگی مردم عادی بود. برجسته شدن این تضاد در تمام ابعاد برنامه جشن هنر ملموس و روشن در دید همگان قرار گرفت:

در میان نمایش‌های مختلف یک گروه تئاتر و بازیگران برزیلی وجود

داشتند. این برزیلی‌ها در حین نمایش سر مرغ‌های زنده را با دندان می‌کنند...

جشن و هنر هر ساله دسته گل تازدای به آب می‌داد:

جنگال‌های جشن و هنر هنگامی به نقطه اوج خود رسید که در سال ۱۳۵۶ - سال‌های

آخرین سلطنت - یک گروه نمایش دکانی را حوالی یکی از مساجد معروف و بزرگ شیراز برای اجرای یک نمایش زنده!! در اختیار گرفتند.

در آن دکان، نزدیک پیاده‌رو در ملا عام نمایش نزدیکی و جماع!! نمایشی که در هر

پایتخت بی‌بندوبار جهان غوغایی و جنگالی به پا می‌کرد و موجب خشم و اعتراض عامه می‌شد.^(۱)





شاه مخلوع حاضر به محاکمه شد

پنجشنبه ۱۳۵۷



ملکه سرگردان (به روایت تصویر و جراید)

آخرین دفعه که ملکه سوم در فرودگاه مهرآباد تهران پای بر پلکان هواپیما نهاد تا روزی که در مسجدالرفاعی همسرش را به خاک سپرد پانصد و شصت و هشت روز طول کشید، پانصد و شصت و چند روزی که باید آن را آخرین روزهای زندگی آخرین سلطان رژیم شاهنشاهی نامید. اگرچه با رفتن شاه از ایران دفتر سلطنت بسته شد ولی دنیای پرهیاهوی دهشتناکی در همین مدت پیش روی ملکه سوم باز شد که هر لحظه‌اش بر او عمری گذشت. بعد از آن پرواز، تمام جلال و شوکت آن چنانی به یکباره ترکید و محو گشت، چاپلوسان و متملقان که صدها بار سوگند یاد کرده و به مقدساتشان قسم خورده بودند تا آخرین قطره خون فداکاری کنند، یک قدم هم برنداشتند و خیلی از آنها او را محکوم و اعمالش را ننگین و خودش را مسبب بدبختی دانستند. به موازات این بی‌مهری‌های اطرافیان، طرفداران و دوستان منطقه‌ای و قدرتمند جهانی هم به او پشت کردند، او را راه ندادند. حتی نزدیکترین حامیانش برایش صریحاً پیام فرستادند که از پذیرش او معذورند. ملکه سوم تصورش را هم نمی‌توانست بکند! کجا رفتند آن دوستان، کجا شدند آن مراسم، کو آن دعوت‌ها؟ ملکه در کنار شاه به سوی سرنوشت نامعلوم دل آسمان را شکافت.

از بالای سر هر دو نگاهی به پایین انداختند تا بلکه آخرین بار قصرشان، قصرهایشان و یا کاخ‌های بر باد داده‌شان بنگرند. شاید یک لحظه هم برایشان کافی بود! همان‌گونه که خیل میلیونها ایرانی آرزو داشتند یک لحظه کاخ‌ها را بنگرند! آنان ندیدند و فقط توانستند بشنوند:

کاخ‌ها به تصرف مردم درآمد، حالا هر چه دلشان بخواهد تماشا کنند.

از فقیر و غنی و حتی عمله‌هایی که سال‌ها دورادور کاخ با حسرت بدان می‌نگریستند از نگهبانان سراغ می‌گرفتند: دستشوئی کجا است؟! این واقعیت در تصور ملکه سوم هم نمی‌گنجید. نگاهی به در و پیکر و قفلهای آهنین و چشمان الکتریکی و دهها چفت و بست مدرن که بیندازیم، می‌بینیم در آن لحظه حق با او بود، اما ورق برگشته و آنان در آسمان حق نشستن هم نداشتند، چه رسد به دخول و ورود به کاخ...

برای ملکه بی‌گمان لحظات سخت‌تر از شاه می‌گذشت. این اقرار و کلام خود اوست که صبح بر این برداشت می‌گذارد:

واقعاً پنج دقیقه هم نمی‌توانستم به آرامی نفس بکشم. اگر ده بیست دقیقه‌ای فرصت داشتیم خوشوقت بودیم^(۱)

وجود ملکه سوم در کنار شاه با توجه به فرار و گریز فرصت‌طلبان و دوست نمایان، امری بس ضروری بلکه جانبخش به شمار می‌رفت. ملکه در سال ۱۹۷۸ نفوذ فزاینده‌ای بر شاه داشت ملکه سوم هم به امید آن که سلطنت و ملکه بودن نیست نمی‌شود با خونریزی موافق نبود. ملکه سوم نمی‌خواست خونریزی شود، چون خودش خیالاتی در سر داشت. فرح در این مورد اذعان دارد و می‌گوید:

یک دفعه به شاه گفتم به خاطر آنان که بدان‌ها اعتقاد دارند از کشور خارج

شو من می‌مانم، شاه حرف مرا رد کرد و پاسخ داد، تو هم با من می‌آئی^(۲)

فرح، به عنوان ملکه سوم هنگام ترک تهران روزی را به یاد می‌آورد که پایش را از هواپیما پایین نهاد و همه را متبسم و خندان دید ولی شگفتا حالا اطرافیان حتی شاه هم می‌گریست! اما ملکه سوم نگریست، او فقط درهم رفت و به دیگران نگاه کرد، باورش نمی‌شد.

باد و توفان نسبتاً شدیدی فضای فرودگاه را در می‌نوردید، ولی ملکه توفان زده گوشش به کلام همسرش بود که به خبرنگاران با صدای خفهای می‌گفت:
اول به آسوان می‌رویم...

به سوی «آسوان»

بوئینگ ۷۰۷ سفید و آبی، با آرم ویژه شاهنشاهی و آن نقش و نگار درست در ساعت ۲ بعدازظهر، هم زمان با پخش خبر به صدا در آمد هواپیما در آسمان می‌غرید و مردم در خیابان‌ها هلله سر داده بودند، عناوین بزرگ روزنامه‌ها در صفحات اول این رفت را

۱- گفته امیراصلان از نوکران نزدیک و همراه شاه، روز ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵ به جراید...

۲- فرح دیبا، در یک مصاحبه اختصاصی ۲۶ و ۲۷ مارس ۱۹۸۶، با ویلیام شوکراس

در پشت ثبت کرد.

همسرِ ملکه (شاه) هم پشت فرمان ۷۰۷ به اخبار ساعت ۲ رادیو ایران گوش می داد که می گفت:

در این لحظه شاه و همراهان آسمان ایران را ترک می کنند و به سوی آسمان می روند و شاه صدای خودش را شنید:

- گفتم خسته هستم، مدتی می خواهم استراحت کنم... اول به آسمان

می رویم.

ملکه نگاهی به رادیو انداخت و آن را کمی دستکاری کرد. شاه خواست سؤالی بکند، اما لبانش یاری نداد، سپس خودش رادیو را خاموش کرد، هواپیما را روی دستگاه اتوماتیک میزان نمود و از جای برخاست تا همان گونه که گفته بود: بیاساید!

پرواز از تهران تا مصر کمتر از سه ساعت طول می کشید - با توجه به نوع هواپیمایی که ملکه سوم سوار بود - شاه نگاهی به ساعت کرد و به چند نقطه نظر دوخت و فهمید هواپیما از حریم ایران خارج شده، آن وقت از کابین آرام خارج شد. متعاقب آن بوئینگ مخصوص، یک هواپیمای دیگر هم همان خط را دنبال می کرد: هواپیمائی که لباس و جامه دان محتویات شاهانه و ملکه را در خود داشت و بالغ بر چند کامیون می شد! شاه ندا داد:

- معزی!

سرهنگ بهزاد معزی خلبان مخصوص شاه فوراً پشت فرمان نشست. ملکه سوم و شاه ساقط آخرین ناهار شاهی را در آسمان خوردند.

برای علی کبیری آشپز مخصوص شاه حضور و مراسم و تشریفات زیاد دست و پاگیر نبود، تماس های شبانه روزی تقریباً قیدوبندها را کاهش داده بود، اما علی کبیری بنا به تجربه و کاردانی آن روز بیش از سایر روزها در خدمت خوداری کرد. گوئی از نظر او هیچ اتفاقی رخ نداده و شاه، هنوز شاه کاخ نیاوران است.

هواپیمای اختصاصی ملکه و شاه مجهز به تمام وسایل رفاهی و مدرن بود در قسمت جلو فضای بسیار زیبا و جاداری ویژه اعضاء خانواده سلطنتی تعبیه کرده بودند، که همه این وسایل سفارش فرح بود و در قسمت انتها محل هائی برای همراهان در نظر

کیمیاکان
 شماره ۱۵ رمال
 هفته ۱۶ می ۱۳۵۷ - ۱۷ مهر ۱۳۶۹ - شماره ۱۰۶۱۴

شاه در آخرین لحظه مصاحبه
 مطبوعاتی را لغو کرد

شاه رفت



بناست ۳۶ دی روز شاه سوزی آ.....





گزارش روز

صفحه ۱۲ کیهان
شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸
پانزدهم جمادی الثانی ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۷۰۴



حلب آباد:

رقعه شاهنشاهی

این مکان که شبیه زندگانی در
صالح تاریخ را نشان میدهد،
همین امروز در گستره گستر
بسیار و دیگر گرفته شده است
حلب آباد است. یکی از جزایر
زلفه در سرزمین ایران سرزمین را از
حلب ساختند با گسی گسل و
اندکی پستال. ساختنش هم
ایست گیه در مرصا، صوبه
سردار سینه و هم در گسما
گرمتر.

ایضا عنوان رقه شاهنشاهی و
حالتی به سبب سرسازان
پایسته را دید و گفت این مکان
دیگر نشان ایرانی نیست.



حلب آباد: محله‌ای بناشده از زیبانه‌های تهران!

نگاهی
تازه
به
محله‌های
تهران

● در «شهر حلب» قوطی‌های حلبی
روغن نیاتی که عمده‌ترین مصالح
ساختنی است، پر ارزش‌ترین چیز
است.
● در حلب آباد یک اتوبوس دو طبقه
درمانگاه است و اتوبوس یک طبقه‌ای
مدرسه.
● بچه‌ها سر کوجه اصلی مستحله
نوشته‌اند: دروازه تمدن بزرگ!
گروه گزارش کیهان

می‌آید. بچه‌ها چند ناتی نوری
رودخانه‌ای که مارکهای فاسلاب
از آن می‌گذرد و چند سانی روی
حاکها و صدای هم‌با کابل‌های
برق که اهالی از دکلهای بزرگ
برای خانه‌شان کشیده‌اند ناری
می‌کند. چند تا از بچه‌ها سر
یک ماشین ولانسکی بدون چرخ
و پارهای که از نوری رنگها پیدا
کردند دعوا می‌کنند. در
انتهای رودخانه دهها زن و بچه
کنار آنها جوی آب شهر حلب
نشانند و رخت می‌شویند. ما
قابل‌مشافشان را رنگه سال
می‌کند با با سطل‌های شکسته
سته آب سو می‌دارد و نه خانه
می‌برد. کنار رودخانه چند بچه

از خیابانهای شهر سنگی
و حصار خانه‌های آهنی و
آجری سیمان نول تهران
پارس، گذاشته بودیم به کوجه
پس کوجه‌های شهر حلب
رسیده بودیم.
از بالای تپه‌هایی که نگاه
می‌کردیم شهری پیدا نبود و اصلا
نمی‌مانست. آنچه در نگاه اول به
شمار می‌رسید پشته‌ای رنگه بود.
تخلای بود که انگار تهران
بر رگ رنگه کرده باشد. انگار
یکه این تپه رنگه، منظر کبریت
نبود تا بود شود و بسوزد و
وایشی آنها مصالحی گسه در
ساختن این شهر به کار رفت. هر
پس ساخته مصر می‌بگ شهر
چیزی می‌تواند باشد؟ می‌پید
استخوان‌های شهر حلب آنها
بصافها نیست که در میان
زیبانه‌های کلوتر ۱۵ یا ۲۰ مادی
تهران. همه می‌توان پیدا
کرد؟
سرپس، سجداری را از مسافر
خانه تحویل گرفته بودند و او را
روانه کار در خانه‌ها کرده بودند
ساور کردنش مشکل است در
۱۰۰ متری خانه‌های آهنی.
خانه‌هایی که وزن سه‌ساله و
هرن همسایه و سینه
در جای همسایه از صبح تا شب
برایشان کنار می‌کردند تا
۳۰-۴۰ تومان بگیرند و صبح
شهر و بچه‌هایشان را در آورند.
بگاری، فقر، بیماری، استهصال
و فلاکت در جسازی از بچه‌های
حلبی و درون خانه‌های پر از
نصی. کز بهترین شکل زندگی را
به نمایش گذاشته است. شهر
حلبه شهر حلبی رنگه و
در نهایت با اندوخی از گسل.
راستی این خانه‌ها چند در دوام
می‌آورد؟ سر دهگی که از بعد
خوش چند بست خالی پیدا
گرداند و مشمول تعمیر دیوار
خانه‌هایش هستند. جوانان
می‌دهد.
- خدا کثر دو رمان

سال تا سال هم می‌سوییم بیک
پدر می‌بهریم

آقا تفنگ داره

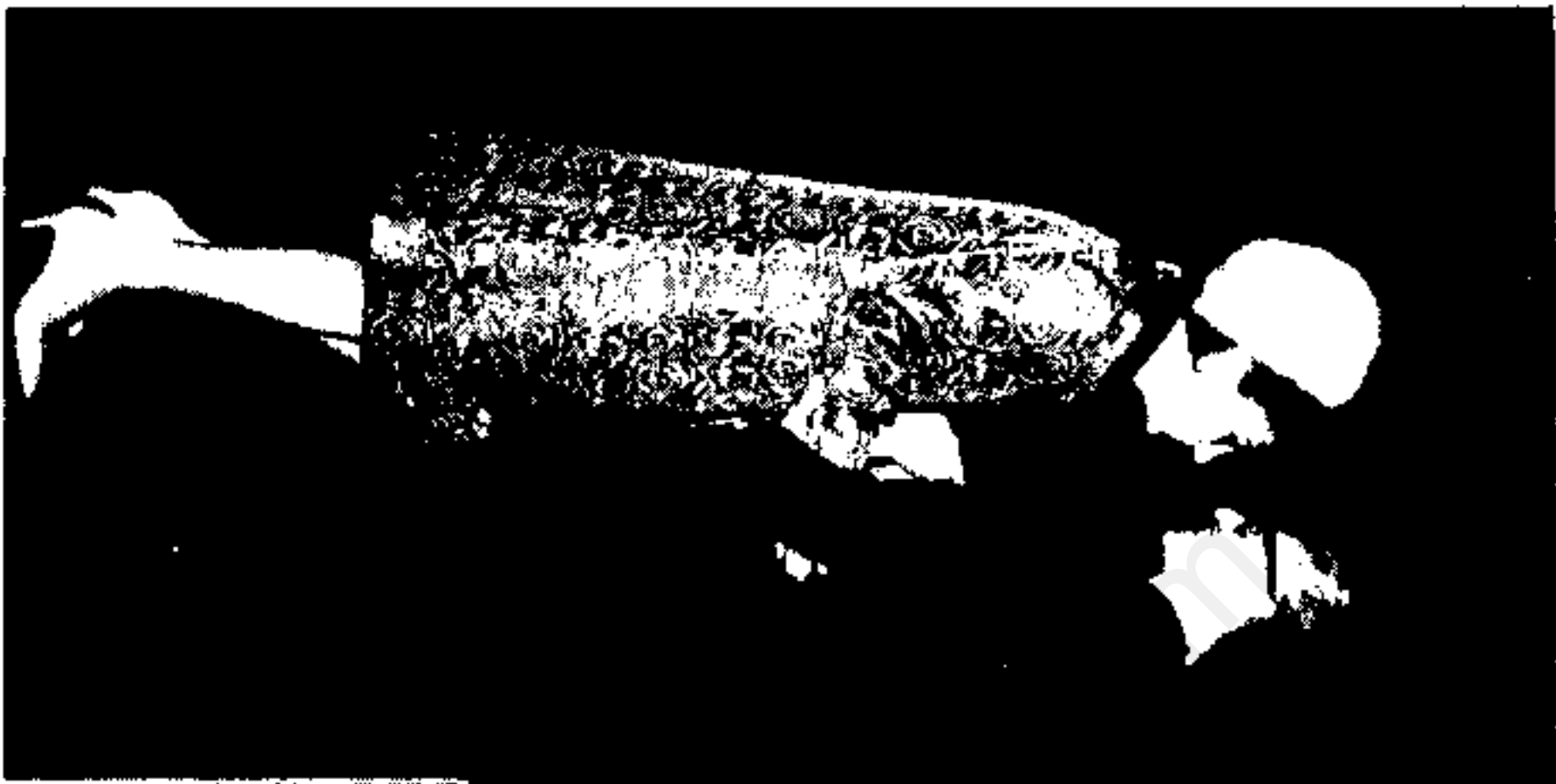
مدرسه بدون شوهر ما همین
شش‌ماه پیش سوی بیک شرکت
ساختنی کار می‌کرد. اما از آن
مواقع بیگانه شده و دیگر هم کنار
گوش نیامده. هشت سال بود

بیشتر با کمتر. هر کدام ما ۲-۳
بسر هلاله. شهر حلب را در
کتر پس جای ممکن ساختند.
هر جانوار بطور متوسط یک اتاق
۳، ۴ یا ۵ در همین حدود دارد

گرفته شده بود: آجودان‌ها، وزرا، مشاورین، افراد گارد و غیره که اینک هیچ یک حضور نداشت آن قسمت را اشغال می‌کردند.



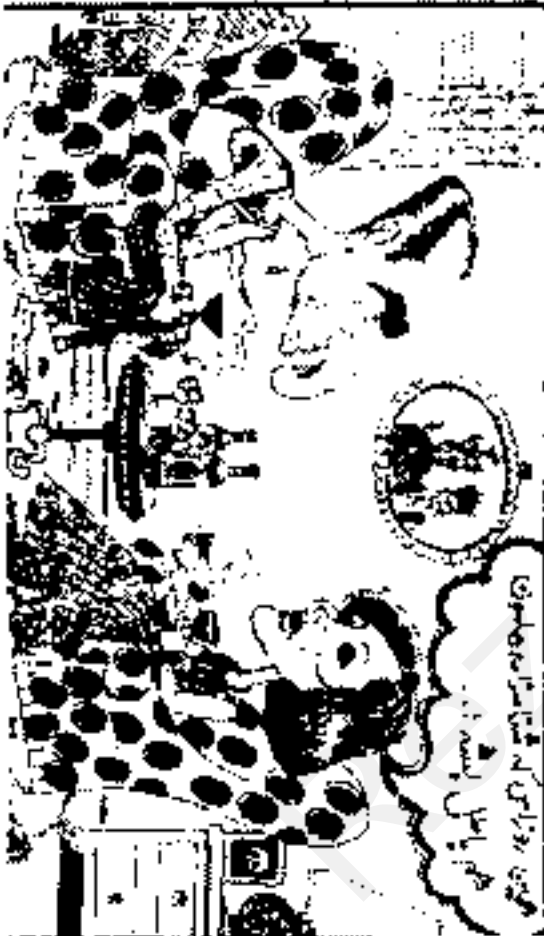
گوش‌های او را گرفته چون نیک می‌داند او گوشش به حرف‌های او بدهکار نیست



شماره ۲۲۰۰
 شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 شماره فکس: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
مهرگان
احسان
میرسان

زادگی شاهنشاهی در باطن شبیه یک زندانی است

در این روزها که همه در انتظار تولد پسر شاهنشاهی هستند، باید گفت که تولد پسر شاهنشاهی در باطن شبیه یک زندانی است. در این روزها که همه در انتظار تولد پسر شاهنشاهی هستند، باید گفت که تولد پسر شاهنشاهی در باطن شبیه یک زندانی است. در این روزها که همه در انتظار تولد پسر شاهنشاهی هستند، باید گفت که تولد پسر شاهنشاهی در باطن شبیه یک زندانی است.



بلندپایه‌ترین نفر بین همراهان اندک همانا امیراصلان افشار، رئیس کل تشریفات بود که گمان می‌کرد ماجرا شوخی است و به زودی به تهران باز می‌گردند. البته آقای امیراصلان به علت تشریفات و خوش‌نگری شاید از واقعیات دورنگاهداشته شده بود. ولی «سایه» شاه که خط را بهتر و ملوس‌تر درک می‌کرد ژرف‌تر و واقع‌بینانه‌تر واقعیات را احساس می‌کرد، نگرانی در او مشهود به چشم می‌خورد.

کیومرث جهان‌بینی، رئیس گارد محافظ شاه، با عینک سیاه دودی افسری بود که دوره‌اش را در «سنت هرست» انگلستان دیده و امتحان خود را در «سایه» خوب بودن طی پانزده سال به اثبات رسانده بود به علت همین تیزبینی هم سایه دانست آفتاب تند است و سایه هم باید با صاحبش بساطش را جمع کند، از این رو پیش‌بینی‌های لازم را از مدت‌ها قبل کرده بود. خودش اذعان دارد که همه چیز را در مورد رفتن می‌دانسته:

برای رفتن و دست و پا جمع کردن به قدر کافی فرصت در دست داشتم اما
تصورش را نمی‌کردم که این رفتن برای همیشه می‌باشد، می‌دانستم به زودی
باید ایران را ترک کنیم، اما نه برای همیشه^(۱)

از دیگر معدود لژنشینان هواپیما محافظ ملکه سوم سرهنگ یزدان نویسی، گروه‌بان علی شهبازی و پیشخدمت‌های خاصه امیرپور شجاع و محمودالیاسی بودند. واضح است که پزشک مخصوص لوسی پیرنیا هم آماده به خدمت نشسته بود. او چهار فرزند ملکه سوم را تحت نظر خود داشت. چهار فرزندی که در آن لحظه در آمریکا به سر می‌بردند. لوسی با این رفتار نشان داد ملکه سوم را برخانواده‌اش در تهران ترجیح می‌دهد. خانم پیرنیا از معدود زنانی بود که این حد فداکاری کرد زیرا دوستان و ندیمه‌های ملکه سوم تا هوا پَس شد، فرار را بر قرار ترجیح دادند، حتی مادر فرح هم، خانم فریده دیبا از تهران رفت ملکه سوم که خیلی از این وضع دلخور شده و انتظارش را نداشت در مورد یکی از آنان بعدها گفت:

... او از مینی ژوپ زیر چادر رفت... تمایلی به آمدن نداشت^(۲)

ملکه نگاهی به همسرش و نگاهی به ساعتش انداخت، شاه که متوجه شد زمان

۱- گفتگو با کیومرث جهان‌بینی ۸ نوامبر ۱۹۸۵، شوکراس...

۲- فرح پهلوی ۲۶ مارس ۱۹۸۶، گفتگو با ویلیام شوکراس

نزدیک گشتن به مصر است از جای برخاست و دوباره به کابین خلبان رفت و شخصاً فرود آرامی را انجام داد و از آن آرام‌تر از هواپیما پایین آمد، جایی که آخرین بار سرود شاهنشاهی به افتخار ورودش نواختند و دیگر هرگز آن صحنه تکرار نشد. ملکه سوم شمرد، یک، دو... بیست و یک شلیک

اگر شاه در تهران ظاهراً گفت خسته هستم، اما خستگی واقعی در فرودگاه آسوان از تمام زوایای چهره‌اش مشهود بود، ملکه سوم به سوی جهان سادات و جهان سادات به سوی ملکه رفت و یکدیگر را بوسیدند و ملکه سوم شنید:

- شما در مملکت خودتان هستید.

و شاه بار دیگر گریست...^(۱)

ملکه سوم شانه به شانه جهان سادات حرکت کرد. جهان سادات ملکه را به سوی محل اقامتشان (Hotel Obroy) هدایت کرد. ملکه و شوهرش از دیدن تصاویر خویش در طول راه به جای شادی غمین و نالان گشتند. شاه برای سومین بار طی آن روز گریست. درون اتومبیل سادات به شاه دل‌داری داد و سعی کرد، او را آرام سازد:

- شما یاران زیادی دارید.

شاه برافروخته و بیشتر گریست:

- همان یاران مجبورم کردند وطنم را ترک کنم، در فرودگاه سفیر آمریکا

مرتباً به ساعتش می‌نگریست و یکبار هم تأکید کرد مبادا حتی یک دقیقه از

موعد دیر شود، هر چه بیشتر تأخیر کنم به زیانم تمام می‌شود...

سادات که یکه خورده بود، نتوانست از تعجب خودداری کند و تکرار کرد:

- زیان! دیگر چه زیانی؟

هتل در میان یک جزیره مصنوعی در وسط نیل قرار داشت. اما آن همه زیبایی و آن تشریفات به چشم شاه گریان جز حسرت و غصه نبود. اما ملکه با جهان سادات خوب گرم گرفت و بی‌خیال‌تر به نظر می‌رسید. آنان بالاخره به هتل رسیدند.

پنج روز اول و جابه‌جائی و اخبار و «شوک» فرار و آینده مبهم اجازه ملاقات و

حوصله دیدن به ملکه و همسرش نداد، با این وجود ملکه به کنستانتین شاه سابق یونان تماس تلفنی گرفت. فرح تعلق خاطر دوستانه‌ای با وی داشت. کنستانتین با وجود برکناری خودش از سلطنت، از فرار و برکنای شاه دچار شگفتی و ناباوری شد. به ویژه وقتی شنید ملکه می‌گوید:

خیلی پریشان احوالیم و نمی‌دانم چه کنیم؟^(۱)

دیگر یاران نیز مثل خود ملکه و شاه حیران شدند، اما حیرت ملکه و شاه روز را برایشان شب تیره ساخت. افسردگی و سرخوردگی لحظه به لحظه وجودشان را مسخر می‌کرد. مخصوصاً وقتی شنیدند آنان را مثل توپ فوتبال از این دروازه به دروازه دیگری می‌فرستند حیرتشان به پریشانی و بن‌بست کشید...

شش روز از اقامت در مصر نگذشته بود که به مراکش فراخوانده شدند. سادات گفت: - قاهره هم مثل تهران است، مصر منزل و کشور خودتان است. هرگاه خواستید قدم برچشم. ملکه سوم و شاه سوار بر هواپیما شدند. محمدرضا یک راست به کابین رفت و در کنار بهزاد معزی نشست. بوئینگ ۷۰۷ زوزه‌کشان راهی آسمان شد و راه رباط در پیش گرفت.

... مقصد مراکش، رباط

- میزبان: ملک حسن دوم

- تشریفات؟! -

کاخ جنان الکبیر را برای اقامت سومین ملکه و همسرش در نظر گرفته بودند کاخ جنان در حومه شهر قرار داشت و مشرف بر بلندی‌های زیبای کوه‌های اطلس بود. شاه که روزی از شاهان ساقط شده حمایت می‌کرد، خود اینک در لیست ساقط شدگان آینده‌ای مبهم داشت و وقتی آینده بعد از سقوط دیگر شاهان را مرور می‌کرد، برخورد می‌لرزید!

سیمئون پادشاه سابق بلغارستان در همان زمان در اسپانیا بنگاه

معاملات اتومبیل باز کرده و بر سر مشتریان مثل تمام بنگاه‌دارهای

اتومبیل کلاه گشاد می گذاشت. سیمئون در لیست دریافت کنندگان کمک از ملک حسن بود و قرار بود به زودی در جشن تولد ملک حسن شرکت کند...

شاید تجسم شرایط پادشاه ساقط شده بلغارستان سیمئون و ریختن پشم‌های شیر پوشالی بیش از هر واقعیتی باعث آزردگی آوارگان گردید.

شاه بازی گلف یاد می‌گیرد

رباط - خبرگزاری فرانسه - شاه سابق مشغول فراگرفتن بازی گلف است، اما هنوز صحبت جدی راجع به اینکه وی کجا را تبعیدگاه خود اختیار خواهد کرد وجود ندارد. وی پس از ورود به مراکش شروع به بازی گلف کرد و این کار رادر زمین سلطنتی که نزدیک محل اقامت وی در پایتخت آرام و ساحلی مراکش است ادامه داده است. در عین حال مجله «گزارش خاورمیانه» نوشت که شاه یزودی به مکزیک می‌رود تا با خواهر خود شمس که به تازگی قصری در اکاپولکو خریداری کرده دیدار کند. بزرگترین مشغولیات ملکه سوم گوش دادن به یک رادیو بود که موج آن از روی تهران نکان نمی‌خورد:

۱۱ فوریه را خوب به یاد می‌آورم که داشتم از راهرو کاخ مراکش عبور می‌کردم... ما یک رادیو داشتیم همیشه هم روی موج تهران میزان بود. شنیدم گوینده می‌گوید: انقلاب پیروز شد.

شگفت انگیز است که ملکه سوم هنوز هم در اوهام بود و تصور می‌کرد ۲۸ مرداد بازگشته!

... من چند ثانیه نفهمیدم کدام طرف برنده شده است.

در نظر من، ما خوب‌ها بودیم و آن‌ها بدها!!

در ایران شلیک گلوله‌ها هم زمان بود با شلیک چوب گلف در زمین گلفی که مشهورترین گلف‌باز جهان رابرت ترنت جونز برای ملک حسن ساخته بود. شاه تمام سگ‌ها و اشیاء خود را با خود برد، تعداد سگ‌ها به ده‌ها قلاده می‌رسید تعداد چمدان‌ها

از اعداد سه رقمی می‌گذشت ولی یک تن از یارانش را نجات نداد، در تهران اعدام یاران، در مراکش بازی گلف یک تصویر شاهانه را به نمایش گذاشته بود، به گونه‌ای که همگان حیرت کردند:



کوچی دیگره، یار سفر به شهر بسته است

شاهنشاه اربابها نطفه‌ای فلان سوار شدن به کالسه طوسی در میدان ارک